

نگرشی تازه به اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری

عبدالله خدابخشی*

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۴/۱۱/۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۵/۲/۱۴)

چکیده:

تصمیم دادگاه و دادسرا در امور کیفری دارای اعتبار امر مختوم مطلق و نوعی می‌باشد. اصلی‌ترین شرایط اعتبار امر مختوم (وحدت سبب، موضوع و شخص)، در حقوق کیفری نیز مطرح می‌شود اما با حقوق مدنی متفاوت است. در حقوق مدنی، اعتبار امر مختوم، با شرایط عمومی بررسی می‌شود حال آنکه حقوق کیفری نمی‌تواند با آن شرایط به بررسی اعتبار امر مختوم بپردازد. بسیاری از مسائل، به ویژه در روابط معاونان و شرکا جرم، تعدد جرم و توصیف‌های آن، تحلیلی دیگر را ایجاد می‌کنند که با راه‌حل‌های حقوق مدنی تفاوت دارد. در این نوشتار به بررسی این قاعده اساسی در حقوق کیفری و بیان تفاوت‌های آن با حقوق مدنی پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی:

امر مختوم - حقوق مدنی - حقوق کیفری - تعقیب مجدد - قاعده استاپل - سبب - موضوع - تعارض احکام - توصیف جرم.

درآمد

لزوم تشخیص حق، به مراجع رسمی اختیار می‌دهد تا پس از بررسی و تطبیق موضوع با احکام قانون، راه‌حلی قاطع برای روشن کردن آن ارائه دهند و مایه نزاع را برای همیشه از میان بردارند. در این فرایند، اعتبار اساسی برای نتایج رسیدگی آنها بوجود می‌آید؛ اعتباری که در داوری نیز مشهود است (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ۱۲۹-۱۳۲؛ شمس، ۱۳۸۴، ۵۵۷ و ۵۵۶) و از حاکمیتی برخوردار می‌شود که ادعای «مخالفت با آن» یا ادعای «مخالفت آن با واقع»، امری غیرقابل استماع می‌باشد. حقوق کیفری نیز مضمون این امر می‌باشد و احکام و فرامین آن، دارای قدرت اجرایی مخصوص به خود خواهند بود. هر چند برای روشن ساختن اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری، تلاش‌های قابل توجهی به عمل آمده است (آشوری، ۱۳۸۳، ۲۳۱-۲۳۹؛ خزانی، ۱۳۷۷، ۱۰۳-۱۲۱؛ خالقی، ۱۳۸۳، ۴۱۳-۴۳۷؛ ریاضی، ۱۳۶۱، ۱۳۶۷؛ پالوس، ۱۳۷۷؛ ۱۶۷-۲۰۸؛ فلاحیان، ۱۳۸۴، ۱۶۷-۱۷۸؛ پرادل و کورستنز، ۱۳۸۶، ۱۱۷-۱۲۵) اما چند علت اساسی ما را بر آن داشت تا نگاهی تازه به این بحث داشته باشیم:

اول- در مقررات آیین دادرسی کیفری به شرایط تحقق و آثار آن اشاره نشده است. خلاء قانونی، خودبه‌خود، تشتت آراء را به دنبال خواهد داشت و اهمیت دقت نظر و تحلیل همراه با احتیاط آن را نشان می‌دهد؛ دوم- تمایز ذاتی امر مختوم کیفری و مدنی، هنوز مورد عنایت جدی نویسندگان قرار نگرفته و عده‌ای، به اشتباه، تصور می‌کنند شرایط تحقق و آثار آنها یکسان است؛ سوم- در عمل، مواردی پیش می‌آید که با مطالعه جامع تحقیقات فعلی، قابل حل و فصل نیست و شمول این قاعده نسبت به دعاوی مذکور دچار تردید می‌شود.

گفتار اول- مفهوم و مبنای اعتبار امر مختوم کیفری

۱- مفهوم و مبنای مرسوم

نظام حقوقی به مراجع کیفری اجازه انجام تحقیقات، جمع‌آوری دلیل، رسیدگی و صدور رأی را داده و از راه پیش‌بینی طرق اعتراض به رأی، استحکام آنها را تضمین نموده است. بنابراین با پایان یافتن دادرسی و تعیین راه‌حل آن، ادعای خلاف این راه‌حل، به صورت کلی (با پذیرش همان دعوا) یا جزئی (با قبول دعوای دیگر ولی نقض رأی نهایی) یا بدون در نظر گرفتن لوازم منطقی آن (از طریق پذیرش مقدمات دعوای تازه که سابقاً به صورت قطعی حل

۱. دادنامه شماره ۱۴۰۱/۷۵ شعبه ۲۲ دادگاه عمومی تهران در تاریخ ۷۵/۷/۸ در این مورد بیان می‌دارد «درخصوص شکایت آقای الف علیه آقای ب و ج دایر بر کلاهبرداری با توجه به اینکه درخصوص همین موضوع پرونده در شعبه ۱۸۱ دادگاه عمومی تهران رسیدگی و پرونده منتهی به صدور دادنامه شماره ۴۱۲-۴۱۸-۴-۷۵ گردیده بنابراین به استناد اعتبار امر محکوم بها، دادگاه قرار عدم استماع شکایت شکای را صادر می‌نماید» شعبه ۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز دادنامه را عیناً تأیید می‌کند. قرار عدم استماع دعوی مفهومی نیست که زینده دعوی کیفری باشد. (بازگیر، ۱۳۷۹، ۸۲).

و فصل شده‌اند) قابل استماع نخواهد بود. امر مختوم در صدد است تا هر موضوعی را که به اثبات رسیده یا نفی شده و به صورت قطعی تعیین گردیده است، در «دعوا» یا «موضوع» یا «مسأله» بعدی، لازم‌الاجرا اعلام کند. بنابراین تفاوتی ندارد که موضوع مختومه، یک دعوی مستقل است یا مقدمه دعوی دیگر یا لازمه قطعی آن و به این دلیل علاوه بر منطوق حکم، اسباب توجیهی آن نیز دارای اعتبار می‌باشند (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ۱۶۱-۱۶۵).^۱ مرسوم است که برای اعتبار امر مختوم دلایل زیر را بیان می‌کنند: ۱- منع پذیرش مجدد دعوا تا نوعی سوءاستفاده از حق اقامه دعوا را به وجود نیاورد؛ ۲- جلوگیری از صدور آرای معارض، به دلیل اینکه هیچ اطمینانی از پذیرش راه حل سابق وجود ندارد. این مبانی، انگیزه وضع قاعده امر مختوم شده است اما اثبات خلاف آنها، وضع قاعده را متحوّل نمی‌کند. حتی در حقوق ایران نیز که «مقررات ناقض امر مختوم» در سال‌های اخیر به تصویب رسیده و در عمل، از آنها استفاده بسیار می‌شود این مبانی، فراموش نشده و تنها برخی آثار اعتبار امر مختوم در آنها رعایت نمی‌شود (رای وحدت رویه شماره ۶۷۴-۸۴/۱/۳۰) البته این مبانی، ارزش یکسانی ندارند و مبنای مربوط به جلوگیری از تعارض آراء مقدم خواهد بود و در حقوق کیفری نیز این مبنا، علت اساسی تحقق، استناد و تفسیر اعتبار امر مختوم محسوب می‌شود.

۲- وضعیت متهم و تقویت جنبه برائت وی

حقوق کیفری، علاوه بر مبانی ذکر شده، مبنای سومی را نیز در اختیار دارد که نقش اعتبار امر مختوم را تقویت می‌کند؛ این مبنا، توجه به حفظ وضعیت متهم است. حقوق کیفری، از این جهت، متفاوت از حقوق مدنی است. حکم برائت در زمینه مسائل کیفری، از نظر قانونگذار، اهمیتی فراتر از حکم مشابه در امور مدنی دارد و آثار ناشی از این تمایز، در شرایط تحقق و استناد امر مختوم کیفری نیز مؤثر است؛ قواعد آیین دادرسی، اعاده دادرسی را از سوی خواهان و خواننده می‌پذیرد و بین حکم محکومیت خواننده به پرداخت مبلغی پول یا حکم برائت وی از این مبلغ تفاوتی قائل نیستند و در واقع اعاده دادرسی را به زیان خواننده‌ای که برائت حاصل

۱. بنابراین اگر در دعوی اختلاس، وصف کارمند دولت بودن نفی گردید، در دعوی ارتشاء بعدی نمی‌توان وضعیت سابق را (عدم تعلق رابطه استخدامی) مورد تردید قرار داد. در یک مورد، هیأت عمومی دیوان عالی کشور، امر مختوم را در خصوص موضوع جزبی (جنون) پذیرفت. «...در این قضیه طبق دلالت پرنده‌های مربوط، هنگام رسیدگی به اتهام متهم در مراحل جزائی، برادران مشارالیه او را مجنون معرفی نموده‌اند تا از مجازات معاف شود و به این اظهار، در آن مراحل رسیدگی به عمل آمده است، ولی جنون نامبرده ثابت نگردیده و حکم مجازات صادره در دیوان عالی کشور ابرام گردیده است و درخواست اعاده دادرسی متهم در همین زمینه مورد توجه واقع نشده و رد گشته و به این ترتیب احکام مزبور قطعی و اعتبار قضیه محکوم به را پیدا کرده...» (علی‌آبادی، ۱۳۸۴، ۱۹۴ الی ۱۹۶).

نموده است می‌پذیرند، حقوق کیفری، اعاده دادرسی را به زیان متهمی که براءت حاصل نموده نمی‌پذیرد (استفانی، لواسور، بولوک، ۱۳۷۷، ۱۲۱۱؛ آشوری، ۱۳۸۳، ۲۳۲).^۱

۳- ردّ اعمال مغایر (قاعده استاپل)

نظام کامن‌لا دارای قواعد حقوقی خاصی است. این امر، یکی از دشواری‌های مطالعه تطبیقی این نظام محسوب می‌شود (اسپینوزی، ۱۳۷۶، ۱۷۴). یکی از این قواعد، اعتبار امر مختوم است؛ این قاعده در حقوق کامن‌لا، تحت قاعده گسترده‌ای به نام «قاعده استاپل» (Estoppel rule) بررسی می‌شود. منظور از قاعده استاپل، ممنوعیت استناد، اعمال یا ادعای حق، تکلیف یا هر موضوع حقوقی است که شخص مدعی، سابقاً، اظهار یا بیانی مغایر با آن داشته یا ارائه نموده است. این قاعده با عناوینی نظیر «ممنوعیت انکار بعد از اقرار» و «عدم پذیرش ادعای مغایر با اقدام سابق» معرفی شده است (جهرمی و شهبازی‌نیا، ۱۳۸۳، ۵-۷۳؛ صفایی، ۱۳۷۵، ۳۸۶-۳۹۳). در قاعده استاپل، جهت ممنوعیت طرح دعوا، لازم است موضوع سابق، بطور دقیق و واقعی رسیدگی و حکم ماهوی در آن موضوع صادر شده باشد. این قاعده در جایی اعمال می‌شود که فرصت منصفانه و کافی برای دفاع و طرح وجوه مختلف ادعا وجود داشته باشد (2007,633-669؛ Anenson, 2008,3). در عین حال برای اجرای قاعده استاپل ممکن است موضوعات یا اسباب گوناگون در دو دعوا وجود داشته باشند و یا تنها یکی از طرفین دعوای سابق در دعوای جدید حضور یابد و با استفاده از این قاعده، از طرح ادعایی مغایر با آنچه سابقاً اظهار داشته است، ممنوع گردد. در یک دعوا، «الف» مدعی بود که برخی از وجوه متعلق به ترکه را شخصی به نام «ب» تصاحب کرده است و در مقابل، «ب» ادعای هدیه شدن آنها را از جانب شخص متوفی در زمان حیات داشت. دادگاه اظهارات «ب» را پذیرفت و حکم به بی‌حقی «الف» داد. پس از طرح دعوای دیگر «الف» علیه بانک (دعوای جدید)، این بار «الف» ادعا می‌کند که بانک حق نداشته وجوهی را که متعلق به ترکه بوده‌اند به «ب» تحویل دهد. بانک به قاعده استاپل استناد نمود و گفت که این موضوع یک بار رسیدگی شده و حکم به تعلق آن وجوه به «ب» صادر

۱. در حقوق ایران دو رویکرد مخالف وجود دارد: اول- قواعد مربوط به اعلام اشتباه که رای براءت را نیز دربر می‌گیرد و مجموعه‌های رویه قضایی حکایت از این امر دارند؛ (گزیده‌ای از موارد تجدیدنظر فوق‌العاده، ۱۳۸۱، ۷)؛ دوم- هرچند واژه «محکوم علیه» در بند ۱ ماده ۲۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۷۸) با عنایت به فلسفه وضع اعاده دادرسی، تنها ناظر به متهمی که رأی محکومیت وی صادر شده است و به معنی شاکی که ادعای وی مردود اعلام شده، نیست لکن رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۱۳ مورخه ۱۳۷۵/۱۰/۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور این نتیجه را با تردید مواجه نموده است. در این رأی آمده است «... کلمه محکوم علیه در ماده مزبور شامل خواهان و یا شاکی که ادعای او رد شده باشد نیز می‌شود...» (مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۷۷، ۵۹۶).

شده است. دادگاه اعلام نمود: «در دعوای اول فرصت کافی و منصفانه برای دادرسی و طرح دعوا وجود داشته و به صرف تغییر یکی از طرفین دعوا، نمی‌توان اجازه داد که همان موضوع مجدداً تکرار شود».^۱ این اثر ممکن است در حقوق ما با واکنش نویسندگان مواجه شود اما مناسبت آنرا با امر مختوم نمی‌توان انکار نمود.

گفتار دوم- شرایط تحقق و استناد به امر مختوم در حقوق کیفری

۱- ارتباط حقوق مدنی و کیفری در مسأله امر مختوم

۱-۱- اشتراک در «علت» حکم و احاله احکام کیفری به مدنی

برای جلوگیری از احکام معارض، نباید دو دادرسی را برای «مسأله»، «ادعا» یا «دعوا» واحد به جریان انداخت. تعارض دو نتیجه، سبب تعارض در عملکرد دادگاه‌ها می‌شود و اعتماد ملی و بین‌المللی را سلب می‌کند. دعوای مدنی و کیفری از این حیث تفاوتی ندارند و جلوگیری از تعارض آراء، نوعی پل ارتباطی میان آنها و قواعدی نظیر «اناطه»، «تعليق دعوا حقوقی به دلیل دعوا کیفری مرتبط» و «حاکمیت حکم کیفری بر دعوا مدنی» به وجود می‌آورد.

برای جبران نقص قواعد امر مختوم در حقوق کیفری، اشتباه نابخشودنی تکرار می‌شود و آن، احاله قواعد حقوق کیفری به تحلیل‌های مدنی است؛ در حقوق فرانسه، سابقاً احراز شرایط امر مختوم، از طریق اعمال ماده ۱۳۵۱ قانون مدنی این کشور به عمل می‌آمد (خزانی، ۱۳۷۷، ۱۱۱؛ استفانی، لواسور، بولوک، ۱۳۷۷، ۱۲۲۱).^۲ در ایران جز نامی از «اعتبار امر مختومه» در بند پنجم ماده ۶ این قانون نمی‌یابیم؛ در هیچ قانونی به شرایط تحقق و استناد آن اشاره نشده و این امر برخی از نویسندگان را بر آن داشته است تا قواعد حقوق مدنی را ملاک قرار دهند. وحدت سبب، وحدت موضوع و وحدت طرفین دعوا، عادت نویسندگان در توضیح امر مختوم شده است. این در حالی است که نویسندگان حقوق مدنی، خود هشدار داده‌اند که از چنین اختلاطی باید جلوگیری شود (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ۲۹۱-۲۹۳).

۱-۲- اشتراک در برخی از شرایط اساسی امر مختوم

در حقوق مدنی، امر مختوم مربوط به *رای قطعی و قضایی* است و وحدت طرفین، موضوع و سبب دعوا نیز برای استناد به آن لازم است (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ۷۴ و ۱۶۶؛ شمس، ۱۳۸۰، ۴۸۲-۴۸۸). در حقوق کیفری نیز به این شرایط اشاره می‌کنند (خزانی، ۱۳۷۷، ۱۱۰-۱۱۵؛ آشوری، ۱۳۸۳، ۲۳۴-۲۳۶)؛

1. Bernhard V. Bank of America (1942), <http://WWW.west.net/~smith/resjud.htm>.

۲. «در اجرای اصول کلی قضیه قضاوت شده در امور مدنی (ماده ۱۳۵۱ مجموعه قوانین مدنی) رویه قضایی تصمیم گرفته است که بعد از یک تصمیم کیفری که دیگر قابل تجدیدنظر نیست، اعمال مجرمانه که موضوع این تصمیم هستند، دیگر نمی‌توانند در دادگاه کیفری تحت تعقیب درآیند.» (استفانی، لواسور، بولوک، ۱۳۷۷، ۱۲۲۲).

استفانی، لواسور، بولوک، ۱۳۷۷، ۱۲۲۴-۱۲۲۵؛ لارکیه، ۱۳۷۸، ۱۸۰-۱۸۱). اما این سؤال اساسی بدون پاسخ است که آیا این شرایط «موضوعیت» دارند یا تنها «طریقی» هستند برای احراز وحدت دو «دعوا»، و به عنوان اساسی‌ترین شرط احراز این «وحدت» عمل می‌کنند نه به عنوان شرایط انحصاری اعتبار امر مختوم؟

۲- تمایز حقوق مدنی و کیفری در مسأله امر مختوم

۲-۱- نسبی بودن روابط حقوقی در حقوق مدنی

در حقوق مدنی، روابط حقوقی، مشمول اصل نسبی بودن می‌باشند؛ وضعیت حقوقی اشخاص، از تعهدات و حقوق دیگران متأثر نخواهد شد و هر رابطه، مستقل از دیگری بررسی می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ۲۷۶). حقوق کیفری چنین نسبییتی ندارد و روابط خود را به صورت مطلق تحلیل می‌کند تا آثار آنها، جامعه معین را تحت پوشش قرار دهند. از اصل نسبی بودن اعتبار امر مختوم در حقوق مدنی، نتایجی به دست می‌آید که در حقوق کیفری قابل پذیرش نیست:

بررسی حق شخصی، بستگی تام به بررسی سبب آن حق دارد، در نتیجه اعتباری که نسبت به یکی از آنها به وجود می‌آید، مهم‌ترین وجه افتراق خود را در «سبب» متفاوت می‌بیند. اعتبار امر مختوم مدنی با سبب دعوا و حق ناشی از آن پیوند بسیار دارد و برای شمول این اعتبار باید دقیقاً به بررسی «سبب» پرداخت اما حقوق کیفری این‌گونه نیست؛ این حقوق به دنبال مبارزه با برخی از اعمال قابل سرزنش است که هر یک به تصریح مشخص شده‌اند. ارتباط بین دو شخص (شاکی و متهم) از مجرای «سبب» حقوقی نیست تا بر اساس اسباب متعدد، به تحلیل امر مختوم پرداخته شود. حق شاکی، به هر دلیل که به وجود آمده باشد، تنها، موضوعی است تا حقوق کیفری از آن، برای بررسی «عمل مجرمانه» استفاده کند. حقوق کیفری «عمل» و حقوق مدنی «سبب» را می‌بیند و چون اسباب متعددی به نسبت «عمل واحد» قابل تصور است لذا امر مختوم مدنی، برعکس نوع کیفری آن، دارای نسبییت حقوقی می‌باشد.

حمایت از «حقوق فردی» یکی از علل جرم‌انگاری است ولی حتی در این موارد نیز، جرم، صرفنظر از آن «حق» مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین معنی که در هنگام توصیف حقوقی عمل، تعیین جایگاه آن در نظام کیفری و ترتب آثاری نظیر اعتبار امر مختوم بر عمل، به تفاوت «حقوق فردی» توجه نمی‌شود و عمل، به صورت «نوعی» بررسی می‌گردد. در حقوق کیفری، ارتباط خسارت مالی و بدنی با «عمل مجرمانه» در اصطلاح اصولی «لابشروط» است و عمل و وصف آن، تابع خسارات ناشی از جرم نیست و نسبت این خسارت، نسبت عمل مجرمانه را به دنبال ندارد. حتی در جرم مقید که تحقق خسارت، شرط است (تخریب مال) یا در جرمی که میزان خسارت و صدمات در نوع جرم و مجازات آن تأثیرگذار است (بی احتیاطی در رانندگی

منجر به صدمه بدنی) نیز این بخش از استقلال حقوق کیفری وجود دارد. یکی از آثار این تحلیل، عدم تعلق حق مستقل، برای هر شخص، نسبت به عمل مجرمانه می‌باشد. درست است که عمل واحد می‌تواند خسارت‌های مادی و معنوی بسیاری برای اشخاص مختلف به بار آورد لکن حکم صادر شده در مورد آن «عمل» با توجه به وضعیت هر شخص، تغییر نمی‌کند. برای مثال در جرم تخریب مال مشاع، هر شخصی که از این جرم متضرر می‌شود نمی‌تواند، یک بار رسیدگی به عمل واحد را بخواهد و حکم صادر شده در یک دادرسی، نسبت به همه قابل اعمال است.

«شخص» در حقوق مدنی، طرف حق و تکلیف است. به تعداد حقوق، وضعیت «شخص» متفاوت خواهد بود. حقوق کیفری نمی‌تواند به جرم، به عنوان یک واقعیت حقوقی، از منظر دارایی مستقل اشخاص نگاه کرد. از نظر حقوق کیفری، مفهوم «شخص» به کسی اطلاق می‌گردد که دعوا عمومی را به جریان می‌اندازد (Repertoire de droit pénal et de procédure, 2000, 5). «آنچه اهمیت دارد، طرح و به جریان افتادن دعوی عمومی است و عامل طرح که می‌تواند شاکی یا مقام تعقیب (اعم از دادسرا یا رئیس حوزه قضایی) باشد، تأثیری بر حصول وحدت [اصحاب دعوا] مورد نظر ندارد» (آشوری، ۱۳۸۳، ۲۳۵).^۱ از آنچه بیان شد نباید تصور کرد که تعدد افراد در جریان دعوا کیفری هیچ تأثیری ندارد و ما در ادامه مطلب قواعد آن را بیان می‌نماییم. در حقوق کیفری، نمی‌توان عمل مجرمانه و اعتبار امر مختوم را با تعدد اشخاص، تحلیل کرد. اگر کسی به اتهام «تهیه و ترویج چند سکه تقلبی» تحت تعقیب قرار گیرد، به محض صدور حکم و قطعیت آن، طرح مجدد این ادعا از سوی هر شخص دیگری با اعتبار امر مختوم مواجه می‌شود زیرا در این مورد، وحدت شخص فراهم آمده است. در مقابل اگر فردی با عمل واحد، از چند نفر کلاهبرداری نماید، با طرح دعوا توسط یکی از آنها یا توسط دادستان، مانعی برای طرح دعوا اشخاصی که در دعوا اول حضور نداشته‌اند، وجود ندارد زیرا یکی از نتایج جرم کلاهبرداری، نسبی بودن جریمه نقدی است که بر حسب میزان مال کلاهبرداری شده از هر شخص، متفاوت خواهد بود. بنابراین اگر یکی از زیان‌دیدگان شکایت نماید و میزان مال برده شده از وی یک میلیون تومان باشد و حکم به مجازات حبس و جریمه نقدی معادل همین مبلغ صادر شود، شخص دیگری که از همان عمل به میزان دو میلیون تومان متضرر شده است می‌تواند دعوا کلاهبرداری را مطرح کند و با مانع امر مختوم مواجه نخواهد شد زیرا هنوز بخشی از مجازات مقرر (جریمه نقدی به عنوان بخشی از سبب

۱. یکی از فقهای معاصر در مورد تأثیر سوگند در دعوی کیفری و صدور حکم براساس آن معتقد است «اصولاً حلف و یمن برای فصل خصومت و سقوط دعوی می‌باشد و درباب دعوی کیفری، طرف دعوایی وجود ندارد و کیفر و جرم هر دو مربوط به شرع و قانون است» (صانعی، ۱۳۸۴، ۷۷). در این سخن، مفهوم طرف دعوی و شخص، در دعوای کیفری روشن است.

دعوا) باقی مانده است و دادگاه تکلیف رسیدگی خواهد داشت، هر چند حکم به حبس نمی‌تواند صادر کند و مجازات حبس، مشمول امر مختوم است. این دو مثال در عین حال که نحوه تأثیر وضعیت شخص را در تحلیل عمل مجرمانه نشان می‌دهد، حکایت از مفهوم متفاوت «شخص» در حقوق مدنی و کیفری نیز دارد.

۲-۲- دادرسی نوعی و نسبی در حقوق کیفری و مدنی

نتیجه دادرسی در دعوی کیفری به صورت نوعی است و برخلاف دعوا مدنی، تنها محدود به اصحاب دعوا و قائم مقام آنها نمی‌شود. رأی کیفری، اعتباری مطلق و نوعی دارد و با یک بار رسیدگی، آثار خود را نسبت به همگان نشان می‌دهد. در حقوق مدنی نتیجه دعوی، شایسته طرفین می‌باشد و اشخاص ثالث چون در تبلور آن دخالتی نداشته‌اند، از سود و زیان آن نیز، بهره‌ای نخواهند بود. آیا همین وضعیت در حقوق کیفری نیز مشاهده می‌شود؟ در میان شرایط سه‌گانه (اصحاب دعوا، موضوع و سبب) کدام یک را باید تکیه گاه دعوی جزایی تلقی کرد و بر آن اساس به تحلیل امر مختوم پرداخت؟ آیا همان‌طور که در حقوق مدنی، دادرسی «نوعی» در مقابل دادرسی «شخصی» وجود دارد و امر مختوم، در این قبیل دادرسی‌ها، چهره ویژه به خود می‌گیرد، در حقوق کیفری نیز چنین دادرسی‌های نوعی وجود دارد؟ آیا می‌توان به جریان انداختن دعاوی جزایی را در انحصار مقام تعقیب قرار داد و شرط وحدت اصحاب دعوا را در این قبیل دعاوی حذف کرد تا با یک بار رسیدگی دادگاه جزایی، هرگونه شکایت مجددی را از سوی هر شخص دیگر منع و مشمول قاعده امر مختوم دانست؟ آیا نظارت دادستان سبب نمی‌شود تا به جای نسبی بودن قاعده و رأی دادگاه، از مطلق بودن آن دفاع شود و تمام تمرکز خود را بر «موضوع» مورد رسیدگی قرار دهیم و اعتبار حکم را تابع موضوع آن بدانیم؟ دقت در دعاوی جزایی این نتیجه را تایید می‌کند و باید نوعی بودن دادرسی کیفری را تایید کرد.

۳- رویه قضایی و اعتبار امر مختوم کیفری

برای ملاحظه انعکاس این تفاوت و استقلال در رویه قضایی، قرار موقوفی تعقیب صادره از شعبه ۱۱ دادرسی دادرسی عمومی و انقلاب مشهد قابل توجه است. قرار، توسط نویسنده تنظیم و صادر شده است و با توجه به تفصیل آن و نقدی که استاد گرامی آقای دکتر ناصر کاتوزیان در مورد آن داشته اند از ذکر مجدد آن خودداری و خوانندگان را به مطالعه آن ارجاع می‌دهیم (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲۷۱-۲۸۵). در مقابل آن رویکرد، در مواردی مشاهده می‌شود که دادگاه‌ها، با تحلیل مدنی به امر مختوم کیفری پرداخته‌اند؛ شخصی با تخریب قسمت‌هایی از مال مشاع و پارکینگ آپارتمان، اقدام به تصرف عدوانی می‌نماید. در سابق، متهم، بر اثر شکایت یکی از

مالکین، به تحمل ۶ ماه حبس بابت تخریب و یک میلیون ریال جریمه نقدی بابت تصرف عدوانی محکوم گردید. پس از قطعیت حکم، شخصی که مالک واحد آپارتمانی دیگری در همان ساختمان بود، به دلیل همان عمل، اقدام به طرح شکایت تخریب و تصرف عدوانی نمود. شعبه سوم دادیاری دادرسی تهران، به دلیل حصول اعتبار امر مختوم، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌نماید ولی شعبه ۱۰۳۵ دادگاه عمومی جزایی تهران به موجب دادنامه شماره ۱۶۸۸ مورخه ۱۳۸۳/۱۲/۲۷، این قرار را نقض نمود و چنین رأی داد «اعتراض... به قرار موقوفی تعقیب که بنا به استدلال دادیار محترم شعبه سوم به لحاظ اعتبار امر مختوم صادر گردیده... وارد به نظر می‌رسد. چرا که اساساً شکایت... علیه متهم دایر بر مزاحمت و ممانعت از حق و تخریب بوده، این در حالی است که دادنامه مستند قرار به شماره ۱۴۴۲-۱۴۵۰ مورخ ۸۲/۱۱/۲۶ موضوع شکوائیه شخص... علیه متهم دایر بر مزاحمت بوده. همان‌گونه که می‌دانیم امر قضاوت شده و اعتبار امر مختوم به مواردی اطلاق می‌گردد که اتهام واحد و اصحاب دعوا واحد باشد که در مانحن‌فیه وحدت اتهام و اصحاب دعوا وجود ندارد و جرایم علی‌حده‌ای مطرح می‌باشد...». گذشته از این نکته که به دلیل ارتکاب یک عمل، متهم دوبار تعقیب شده، دادگاه، تفاوت در توصیف جرم را نیز مبنای طرح دعوی دیگر قرار داده است در حالی که عمل مجرمانه واحد، تنها یک توصیف واقعی دارد و تغییر عناوین، نمی‌تواند دعوای دیگری را به جریان اندازد.

گفتار سوم- آثار اعتبار امر مختوم در حقوق کیفری

۱- تمایز میان رای ماهوی و شکلی

رای دادگاه را، جز حکم محکومیت و آن هم از طریق اعاده دادرسی، نمی‌توان کنار نهاد ولی رای دادرسی، با توجه به تأثیر دلایل اثبات دعوا، قابلیت رسیدگی مجدد را در مواردی دارد. (استفانی، لواسور، بولوک، ۱۲۲۲، ۱۳۷۷-۱۲۲۳). بند ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در این خصوص بیان می‌دارد: «هر گاه به علت عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب متهم صادر و قطعی شده باشد دیگر نمی‌توان به همین اتهام او را تعقیب کرد، مگر بعد از کشف دلایل جدید که در این صورت فقط برای یک مرتبه می‌توان به درخواست دادستان وی را تعقیب نمود. هر گاه دادگاه تعقیب مجدد متهم را تجویز کند بازپرس، رسیدگی و قرار مقتضی صادر می‌نماید». تفاوتی بین عدم کفایت دلیل یا فقدان مطلق دلیل نیست و از حیث اصولی نیز با فقدان یک جزء، کل واقعه منتفی می‌شود. با توجه به عبارت «متهم» و ضمیر «او» حکم قانون ناظر به انتساب اتهام به شخص معین است و در صورتی که در نخستین رسیدگی، متهم ناشناخته باشد (برای مثال سرقت وسایل اتومبیل و ناشناخته بودن متهم)، مشمول این ماده

نمی‌شود و امکان رسیدگی مجدد با تمرکز بر شخص معین وجود دارد. رویه قضایی برای حفظ حقوق زیان‌دیدگان، مفهوم «دلیل جدید» را به صورت گسترده تفسیر می‌کند. اگر علت صدور قرار منع تعقیب، جرم نبودن عمل یا حصول مرور زمان تعقیب باشد این امکان وجود ندارد. این علل، موضوع دعوا را به صورت نوعی بررسی می‌کنند و اعتباری مطلق برای نتیجه رسیدگی بوجود می‌آورند. حال این سؤال مطرح است که منظور از عدم کفایت دلیل، نسبت به چه امری است؟ آیا فقدان دلیل برای اثبات «ارکان عمل خارجی» متهم است یا فقدان آن برای «خصوصیات قانونی عمل» نظیر مرور زمان؟ اگر دلیلی ارائه شود که در مدت مرور زمان مؤثر باشد، مثلاً زمان تحقق عمل (نه ارکان آن) را در تاریخی مؤخر نشان دهد آیا می‌توان رسیدگی را مجدداً درخواست نمود؟ پاسخ منفی است زیرا علاوه بر خلاف اصل بودن حکم ماده، چون مرور زمان سبب موقوفی تعقیب می‌شود، موضوعاً از این حکم خارج می‌شود.

۲- تعدد جرم و امر مختوم

۲-۱- تمایز میان جرایم

آیا «جرم» به «عناوین» سرقت، کلاهبرداری، خیانت در امانت، قتل و نظایر آن اطلاق می‌گردد؟ هنگام بحث از امر مختوم در حقوق فرانسه و احراز شرط وحدت دو جرم، توصیف قضایی با نام و عناوین جرایم، معیار تفاوت آنها محسوب می‌شود و در صورت طرح دعوا، تحت عنوان جزایی دیگر (خیانت در امانت به جای اختلاس سابق) ایراد امر مختوم قابل طرح نبود. این رویه کنار نهاده شد و برای تفاوت دو جرم به رکن مادی عمل توجه گردید (Crim.20.D, 1957). رویه قضایی ایران نیز در مواردی این اشتباه تاریخی فرانسه را تکرار می‌کند و نه تنها از این معیار نادرست (تفاوت بر حسب عناوین) در امر مختوم، بلکه در موارد دیگر نیز استفاده می‌کند که در این قسمت مجال ذکر آن نیست و ما در بحث دیگری به آن پرداخته‌ایم (خدابخشی، ۱۳۸۴، ۲۶-۲۸ و ۶۲-۶۵). باید دانست که تفاوت دو جرم در واقع تفاوت در جوهره و ارکان آنها است و برای ارزیابی امر مختوم باید به عمل ارتكابی در کامل‌ترین تفسیر و توصیف حقوقی آن اقدام کرد.

۲-۲- ویژگی‌های امر مختوم در جرایم مشابه

۲-۲-۱- امر مختوم و کشف جرم جدید

اگر در زمان دادرسی اول، چند جرم، معلوم و مشخص باشند مطابق قواعد تعدد جرم رسیدگی می‌شود. اگر پس از صدور حکم در مورد یکی از آنها، جرم مشابه دیگری احراز شود که وقوع آن، قبل یا همزمان با جرم مورد رسیدگی بوده، در این مورد چه باید کرد؟ مواد ۳۴ و

۳۶ قانون مجازات اسلامی در مورد مجازات معلق محکوم علیه اعلام می‌کنند که اگر پس از صدور قرار تعلیق مجازات، محکومیت دیگری کشف شود و این محکومیت در مقررات تعلیق تأثیرگذار باشد، نسبت به الغاء قرار تعلیق اقدام می‌شود. در ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نیز از «محکومیت قطعی دیگری» یاد می‌کند که در این صورت، برای رسیدگی به تمامی جرایم مشابه، پرونده‌ها به آخرین مرجع صادرکننده ارسال می‌شوند تا ضمن نقض تمام احکام، رأی مناسبی صادر شود. در فرض مورد نظر ما، هنوز محکومیت حاصل نیامده و جرم، تازه کشف شده است. بنابراین نصوص قانون، پاسخ روشنی بدست نمی‌دهند. از یک سو می‌توان گفت به دلیل عدم امکان تعیین مجازات مستقل (مضمون رأی وحدت رویه شماره ۶۰۸ دیوان عالی کشور) چاره‌ای جز ممنوعیت پذیرش دعوای مربوط به جرم جدید نیست و چون، در هر صورت، برای تعقیب متهم دچار تردید شده‌ایم، با اتکا به اصل برائت، موضوع را مشمول قاعده امر مختوم می‌دانیم. از طرف دیگر، راه حل اول باعث که نظام حقوقی، در برابر یک عمل مجرمانه، منفعل باشد و با وجود اثبات عمل، به آن رسیدگی ننماید. در مواردی مجازات جرم مشابه، به مراتب بیشتر از جرمی است که نسبت به آن حکم قطعی صادر شده است، آیا در این صورت صحیح است که بگوییم حق رسیدگی وجود ندارد؟ می‌توان گفت که هرچند ماده ۱۸۴ از دو یا چند حکم قطعی سخن می‌گوید اما مفهوم موافق آن، قابل استفاده است؛ وقتی قانون‌گذار، حصول حداقل دو محکومیت قطعی را موجب تجمیع رسیدگی می‌داند یکی از احکام محکومیت را نقض و بلاثر می‌کند، به طریق اولی عملی را که هنوز نسبت به آن رسیدگی نشده است برای صدور حکم واحد، مناسب می‌داند. در این فرض یا باید گفت که دادگاه صالح، به جرم جدید رسیدگی می‌کند و پس از حصول محکومیت قطعی، پرونده‌ها را برای صدور حکم، تجمیع می‌کند یا اینکه بگوییم رسیدگی مستقل و صدور حکم قطعی در مورد جرم مشابه و ارسال پرونده برای نقض هر دو حکم تازه و سابق و صدور حکم واحد، از نظر عقلی، عملی قبیح است و بنابراین پرونده باید به همان دادگاهی که حکم اول را صادر نموده ارسال شود تا مجموعاً رسیدگی و با نقض رأی اول، حکم واحدی صادر نماید. البته این در صورتی است که موضوع «در میزان مجازات قابل اجراء مؤثر باشد» (ماده ۱۸۴). بنابراین اگر مجازات جرم جدید به نحوی باشد که در هر حال تأثیری در حکم سابق نداشته باشد امکان رسیدگی وجود ندارد.^۱

۱. رأی وحدت رویه شماره ۶۳۱-۱۳۷۸/۱/۲۱-۱۳۷۸ نیز آنچه را در متن نوشتار ارائه نمودیم تأیید می‌کند: «با استفاده از ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی که هرگاه بعد از صدور حکم معلوم شود محکوم علیه دارای محکومیت‌های کیفری دیگر نیز بوده که در موقع انشا رأی مورد توجه واقع نشده است، به منظور اعمال و اجرای مقررات مربوط به تعدد جرم، در صورت مختلف

۲-۲-۲- تغییر شرایط در جرایم مشابه

در این فرض، عمل واحدی ارتکاب یافته و نسبت به آن رسیدگی به عمل آمده است (سرقت ساده) ولی پس از قطعیت حکم، ثابت می‌شود که سارق مسلح بوده است. در اینجا شرط جدیدی، اضافه یا به عبارت بهتر، کشف شده که در مجازات تأثیرگذار است. آیا با این فرض، امکان رسیدگی وجود دارد؟ در حقوق فرانسه این دعوا قابل رسیدگی است و تنها باید مجازات سابق احتساب گردد (Repertoire de droit pénal et de procédure pénale, 2000, 6-7). به نظر می‌رسد پاسخ آن در حقوق ایران نیز مثبت است زیرا تعیین مجازات در جرایم مشابه، همیشه از اصل شدیدترین میزان آن پیروی می‌کنند و در موردی که مسلحانه بودن سرقت از ابتدا ثابت می‌شود، مجازات شدیدتری نسبت به سرقت ساده به دنبال می‌داشت، در این فرض نیز با تغییر سبب دعوا و عدم تعیین مجازات در دعوی اول، امر مختوم تحقق نمی‌یابد. تنها باید در نظر داشت که رسیدگی مجدد، در حدود رسیدگی سابق است و در هر حال باید مرزهای دعوی اول را مفرغ‌عنه دانست و در ماهیت آنها وارد نشد.

۲-۲-۳- امر مختوم در جرایم مرتبط

در این حالت، به جرمی رسیدگی و حکم قطعی صادر شده است. اگر این عمل، نیازمند تهیه مقدماتی باشد که مجموعاً تحت عنوان واحدی توصیف می‌گردند و در زمان رسیدگی به اتهام اصلی، برخی از اعمال مقدماتی ناشناخته بوده، کشف نشده یا رسیدگی نشده باشند، آیا مجوزی برای رسیدگی مجدد به این اعمال که بنا به فرض، مجرمانه می‌باشند وجود دارد. برای مثال در تبصره ۲ ماده ۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری (۱۳۶۷) می‌خوانیم «چنانچه عمل اختلاس توأم با جعل سند و نظایر آن باشد... مرتکب به ... محکوم می‌گردد». این عبارت نشان می‌دهد که جعل و استفاده از سند مجعول با عمل اختلاس، مجموعاً عنوان خاص جزایی پیدا می‌کند و نیازی به تعیین مجازات مستقل جعل و استفاده از سند مجعول نیست. اگر پس از رسیدگی به عمل اختلاس و قطعیت رأی، جعل سند و استفاده از آن با ارائه دلایل جدید، کشف شود می‌توان به این جرایم رسیدگی کرد؟ این اعمال اگر در زمان رسیدگی به دعوا اول مطرح می‌شد و تأثیری در «میزان مال اختلاس شده» بوجود نمی‌آورد، قطعاً در مجازات مقرر قانونی هم مؤثر نمی‌شدند و اکنون نیز نباید تأثیری در روند امر داشته باشند. به این ترتیب با استفاده از دلایل مربوط به سؤال اول و به جهت عدم تأثیر در سبب دعوا، اعتبار امر مختوم حاصل است و دادگاه نمی‌تواند رسیدگی کند ولی اگر

بودن مجازات‌ها، دادگاه صادر کننده حکم اشد و در صورت تساوی مجازات‌ها، دادگاهی که آخرین حکم را صادر کرده بایستی مبادرت به اصلاح حکم تصحیحی نماید...» (مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۱، ۱۷).

اسناد مجعول جدید، مؤثر در میزان مجازات باشد امکان رسیدگی وجود دارد، اما شیوه رسیدگی معلوم نیست؛ از یکسو اعاده دادرسی به زیان متهم قابل پذیرش نیست و از سوی دیگر، مورد از موارد ماده ۱۸۴ سابق‌الذکر نمی‌باشد. با تردید بسیار می‌توان گفت که چون بخشی از مجازات، مورد حکم قرار نگرفته است آخرین دادگاه صادرکننده رأی می‌تواند نسبت به تصحیح رأی اول اقدام و رأی واحدی صادر کند.

نتیجه اینکه در حقوق کیفری لازم نیست که عمل خاصی به صورت کامل رسیدگی شود و همین که رسیدگی به آن، در عمل دیگر «مفروض و مستتر» باشد، دادگاه‌ها حق رسیدگی مستقل به آن عمل را ندارند. این استتار اعم است از اینکه هنگام رسیدگی به عمل اصلی، به عمل فرعی و مقدماتی هم رسیدگی شده باشد یا با فرض عدم رسیدگی به عمل فرعی، تأثیری در عمل اصلی بوجود نیاید. این اثر نیز یکی از نتایج نوعی بودن دادرسی در حقوقی کیفری است که برخلاف نسبی بودن امور مدنی، در هر مورد، نیازی به رسیدگی ندارد.^۱

۳- امر مختوم و پیش‌بینی متعارف دادگاه

هیچ دادگاهی قادر نیست تکلیف امور آینده و وقایع مستمر را مشخص کند. در برخی جرایم، با وجود وحدت عمل ارتكابی، نتایجی به وجود می‌آید که به صورت مستمر ادامه می‌یابند به دو صورت اعتبار امر مختوم را متزلزل می‌کنند:

۱- عمل واحد، نتایج متعددی دارد که علی‌رغم وحدت شخص شاکی و زیان‌دیده، نمی‌توان تکلیف نهایی حکم دادگاه را مشخص نمود. برای مثال در تصادفات رانندگی که صدمات بدنی متعددی به وجود می‌آورد، بعضاً نمی‌توان به قطعیت این صدمات اطمینان یافت. ممکن است پس از صدور حکم و تعیین مجازات مقرر، میزان صدمات یا نوع آنها تغییر کند و بخشی از مجازات مقرر، بدون حکم باقی بماند.

۲- عمل واحد، ممکن است کلیه نتایج را به دنبال داشته باشد و به صورت مستمر تحقق نیابد بلکه برخی از نتایج آن در زمان دادرسی اصلی، بدیل عدم حضور برخی از زیان‌دیدگان، مخفی بوده و برای دادگاه قابل پیش‌بینی نباشد. برای مثال شخصی با کلاهبرداری، اموال چند نفر را می‌برد. در زمان طرح دعوا، برخی از زیان‌دیدگان حضور ندارند و دادگاه، مجازات حبس و جریمه نقدی را در حکم قید می‌کند. از آنجا که جریمه نقدی جرم کلاهبرداری به

۱. «اگر نسبت به عنوانی که مجازات آن اشد است حکم صادر شده باشد، دیگر نمی‌توان از جهت عناوینی که مجازات آن خفیف‌تر است تجدید مطلع نمود» (علی آبادی، ۱۳۸۴، ۳۶۰). در فقه شافعی قاعده‌ای است با عنوان «ما أوجب/اعظم الامرین بخصوصه لا یوجب/هونهما بعمومه» و براساس آن، استتار یک عنوان یا عمل را در ذیل عنوان دیگر باعث وحدت ضمانت اجرا و عدم تعدد عناوین و آثار آن می‌دانند. چنانچه نویسنده کتاب الاشباه والنظائر براساس آن قاعده، مجازات زنا را نافی مجازات تقبیل و نظایر آن می‌داند. (السیوطی، بی تا، ۱۹۱).

صورت نسبی و معادل مال مورد کلاهبرداری است، حکم دادگاه نیز تنها محدود به اثبات اموال اشخاص حاضر در دعوا خواهد بود. بنابراین پس از قطعیت حکم، ممکن است اشخاص دیگر که از همان عمل دچار خسارت شده‌اند، متهم را تحت تعقیب مجدد قرار دهند. آیا در این فرض، اعتبار امر مختوم اجازه رسیدگی مجدد به عمل متهم را می‌دهد و اگر رسیدگی ممکن است، تعیین مجازات آن چگونه خواهد بود؟ اداره حقوقی قوه قضائیه طی دو نظریه خود، در چنین مواردی امر مختوم را محقق ندانسته و رسیدگی مجدد دعوا را تجویز نموده است. در نظریه مورخه ۵۳/۱۰/۱۸ این مرجع آمده است «در جرایمی که نتایج و آثار عمل مرتکب از ارکان محقق جرم است، حکم قطعی فقط در حدود نتایجی که ضمن رسیدگی دادگاه ملحوظ و قابل پیش‌بینی بوده اعتبار قضیه محکوم بها را دارد» (خزانی، ۱۳۷۷، ۱۱۵). در نظریه شماره ۷/۹۷۹۱ مورخه ۸۳/۱۲/۲۶ نیز اعلام می‌کند «چنانچه پس از طرح شکایت تعدادی از مالباختگان ناشی از بزه کلاهبرداری و یا انتقال مال غیر، حکم قطعی صادر و تعداد دیگری نیز متعاقب حکم قطعی صادره در خصوص همان پرونده اعلام شکایت نمایند، شکایت آنان قابل رسیدگی است و از شمول قاعده اعتبار امر مختوم خارج است و از این حیث فرقی بین جرایم قابل گذشت و غیرقابل گذشت نیست». برای توجیه رسیدگی مجدد باید به تفاوت در اسباب دو دعوا اشاره نمود. از آنجا که دیه و جریمه نقدی در دعاوی بعدی، هنوز رسیدگی نشده و اموری حادث و آتی می‌باشند لذا دادگاه حق دارد با حفظ اعتبار رأی سابق، رسیدگی مجدد نماید اما در هنگام رسیدگی دوم اولاً وقایع دعوی سابق غیرقابل نقض است و دادگاه نمی‌تواند مبانی دیگری برای رأی خود پیش‌بینی کند. ثانیاً تنها به بخشی از مجازات مقرر که موضوع رأی سابق نبوده، حکم داده خواهد شد. برای مثال مجازات حبس در کلاهبرداری قابل اعمال نیست و تنها باید جریمه نقدی مورد حکم قرار گیرد. حتی اگر متهم، در دعوی سابق، بازداشت تحت قرار باشد و پس از احتساب بازداشت‌های وی با حبس و جریمه نقدی قبلی، بخشی از ایام بازداشت قبلی باقی بماند، باید در دعوی دوم و برای احتساب جریمه نقدی آن، در نظر گرفته شود.

۴- تأثیر «حق شخصی» در امر مختوم کیفری

با اینکه توصیفات و تحلیل عمل مجرمانه، اصولاً تابع حقوق مختلف اشخاص نیست. اما در برخی موارد نمی‌توان منکر ارتباط مستقیم «جرم» و «حق شخصی» شد. در مواد ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹ و ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی از احکامی سخن به میان آمده است که نشان از حق مستقل فردی دارد زیرا عمل مجرمانه واحد (قذف واحد نسبت به چند نفر) سبب تعدد حد، در صورت مطالبه جداگانه هر یک از مخاطبان می‌شود. به عبارت دیگر در دعوی اول پس از

رسیدگی و اثبات عمل، مجازات حد اعمال می‌شود ولی در دعوی دوم و دعوی بعدی هم، همان عمل مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و نشانی از امور مختوم وجود ندارد. این امر حکایت از «حق مستقل» هر شخص نسبت به عمل مجرمانه دارد و ممکن است همین استدلال در جرم توهین و افترا و نظایر آن نیز اعمال شود زیرا این جرایم تنها در نوع لفظ متفاوت می‌باشند. ولی این استدلال ما را به نتایج خطرناکی سوق می‌دهد زیرا در این صورت جرایم کلاهبرداری، تخریب یا خیانت در امانت نیز با تغییر شخص قبل رسیدگی مجدد است. ممکن است استدلال شود چون طرفین دعوا جزایی متفاوت می‌باشند و شاکی حق مستقل دارد لذا، به اعتبار هر یک، باید مجازات مستقل تعیین کرد و نیز ممکن است استدلال شود دادگاه رسیدگی می‌کند ولی چون سابقاً مجازات مرتکب تعیین شده است این بار، به مجازات دیگری حکم نمی‌دهد که البته این ایراد وارد است که دادگاه چگونه رسیدگی می‌کند در حالی که حق تعیین مجازات را به عنوان مهم‌ترین اثر دعوا کیفری ندارد. آیا می‌توان همان استدلال منعکس در باب قذف را نسبت به دیگر جرایم نیز اعمال کرد؟ در این مورد نیز دلیلی در دست نداریم و منطق حقوقی نمی‌پذیرد که «تجمیع اشخاص» یا طرح این شکایت به صورت مستقل، سبب تفاوت در نوع برخورد حقوق کیفری با عمل مجرمانه شود. هر پاسخی در این مورد، خالی از ایراد نیست اما می‌توان دو استدلال را مطرح ساخت:

۱- دقت در علت جرم انگاری اعمال نشان می‌دهد در برخی، بنیان اصلی آنها، حفظ حیثیت اشخاص و تشفی خاطر آنها و حمایت از تمامیت روحی می‌باشد و در برخی دیگر، تکیه اصلی، همانا حفظ نظم عمومی و جلوگیری «نوعی» از این اعمال در سطح جامعه است. در فرض دوم حتی ممکن است، جرم علیه تمامیت جسمی اشخاص باشد (نظیر صدمه بدنی با چاقو) ولی بنیان اصلی دعوی کیفری ناشی از این عمل، جنبه‌های عمومی است نه حق مستقل شخص. این امر به معنی تفاوت میان جرایم حق‌الناسی و عمومی نیست زیرا بسیاری از جرایم قابل گذشت، دارای حیثیت مجازات عمومی می‌باشند نظیر ایراد جراحات عمدی یا تصرف عدوانی در املاک چند مالک. بدیهی است در این موارد همین که رسیدگی به عمل آمد، دیگر نمی‌توان مجازات دیگری در نظر گرفت حتی اگر مالک یا مصدوم دیگری (جز در مورد دیه مقرر) اقدام به شکایت کند. اما در آن گونه دعوی که حیثیت معنوی اشخاص، آسیب دیده است، چون به اعتبار هر شخص حق مستقل بوجود آمده و تعیین مجازات برای یک نفر، تشفی خاطر دیگری را به همراه ندارد به نظر می‌رسد با تجدید دعوا و حضور هر زیان‌دیده، مجازات

مقرر باید تعیین شود. شاید همین استدلال در باب قذف مورد تأیید قرار گرفته و می‌توان آن را در موارد مشابه نیز اعمال نمود.^۱

۲- محکومیت‌های متعدد و مستقل، برای عمل واحد، امری قبیح و خلاف اصول حقوق جزا است؛ این مبنا باید محور ارائه راه‌حل صحیح باشد؛ جمع شدن چند شاکی در یک دادرسی و رسیدگی واحد دادگاه، تفاوتی با جمع شدن چند دعوی ناشی از عمل واحد در زمانهای مختلف ندارد و همان‌طور که گفته شد، حق مستقل ناشی از عمل مجرمانه که موضوعی برای چند رسیدگی باشد، در حقوق کیفری جایگاهی ندارد و تمام مقررات خلاف این اصل، جنبه استثنایی دارند. ممکن است در دعوی کیفری اول که ناشی از جرم افترا یا توهین است وضعیتی حاکم باشد که در دعوی کیفری دوم، دگرگون شده باشد، در این حالت به دلیل تغییر در ذات و شرایط تحقق جرم، مانعی برای رسیدگی به دعوی دوم وجود ندارد. برای مثال ممکن است لفظ یا عمل واحدی که متوجه چند نفر است، به دلایل مختلف، نسبت به برخی توهین محسوب شود و نسبت به برخی توهین نباشد؛ لفظ ممکن است با توجه به شخصیت اجتماعی و جایگاه یا موقعیت زمانی و مکانی یک نفر توهین محسوب نشود و در این دعوا، دادگاه به برائت متهم رأی می‌دهد. آیا شخص دیگری که در دعوی دوم بر اثر همان لفظ یا عمل، به دلیل اوضاع و احوال شخصی و اجتماعی، دچار هتک حیثیت شده است نمی‌تواند طرح دعوی توهین نماید؟ آیا دادگاه باید به استناد امر مختوم، دعوا را متوقف کند؟ در همین مثال اگر اساساً حضور شاکی در هنگام ارتکاب عمل مجرمانه (لفظ یا عمل وهن آور) به اثبات نرسد و حکم برائت متهم صادر شود آیا شخص دیگری که حضور خود را اثبات می‌کند، نمی‌تواند رسیدگی به همان عمل مجرمانه را درخواست کند؟ این موارد ناظر به برائت متهم است اما ممکن است در دعوی اول، وهن آور بودن لفظ، به اثبات رسد و حکم محکومیت صادر شود. آیا در این فرض، دعوی مستقل دیگری توسط شخص دوم می‌تواند مستوجب تحمیل مجازات متعدد بر متهم شود؟ اگر پاسخ منفی است در این صورت این ایراد مطرح می‌شود که اصل تناسب بین عمل مجرمانه و مجازات و توجه به فردی کردن مجازات، ممکن است نقض شود زیرا اگر در دعوی اول، تمام شکات حاضر بودند، دادگاه مجازات

۱. در مورد تسری حکم قذف به سایر تعزیرات گفته می‌شود «و هل الحكم فی التعزیر كذلك؟ قال جماعة منهم المفید و سائر، علی ما حکى، نعم. بل فی المسالك نسبتة الی المشهور لاولیة خلافاً للمحکی عن ابن ادریس من العدم. لکونه من القیاس الممنوع و نمی المنصف الخلاف. فقال: و لا معنی للاختلاف هنا و ذلك لان التعزیر منوط بنظر الحاکم و لیس له بالنسبة الی کل واحد حد محدود. فهو یؤدب باسباب الجماعة بغیر القذف بما یراه... فانه مع الحكم بتعدد التعزیر، یجب ضربه ازید من الحد لیخص کل واحد منهم سوطاً صاعداً و علی اقول بانحداه لایجوز له بلوغ الحد بالتعزیر مطلقاً... والله العالم» (جواهر الکلام، جلد ۴۱، ۴۲۲ و ۴۲۳). برای ملاحظه نظریات فقهی دیگر که مبتنی بر اصل تداخل اسباب و مسببات می‌باشد رجوع شود به: (تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا، ۱۳۸۵، ۱۶۲ الی ۱۷۲).

دیگری تعیین می‌کرد و حضور دیگران در فرایند کیفری، جنبه تشفی و حفظ حقوق فردی آنها را هم حفظ می‌نمود. همچنانکه یکی از ابعاد دخالت بزه‌دیده در فرایند کیفری، میزان تأثیر در دعوی کیفری و احساس آن از سوی بزه‌دیده است. بنابراین، عدم پذیرش دعوی دوم از سوی دادگاه، بخشی از بی‌عدالتی را برعهده شاکی این دعوی قرار می‌دهد.

برای نتیجه‌گیری می‌توان گفت که براساس اصول و قواعد حقوق کیفری و مقتضای تجمیع دعوی و تأثیر شکایت زیان‌دیدگان متعدد باید میان آراء براءت یا منع و موقوفی تعقیب و بطور کلی «آنچه سبب عدم تعیین مجازات» (نه اجرای مجازات) و «آنچه سبب تعیین مجازات می‌شود» تفاوت قائل شد؛ در صورتی که رأی به محکومیت و تعیین مجازات صادر شود (اعم از اینکه مجازات اجرا شود یا تعلیق گردد یا اجرای آن هنوز شروع نشده باشد) باید قایل به پذیرش دعوی دوم تا حدی بود که نتیجه رسیدگی آن، سبب تحمیل مجازاتی فراتر از حداکثر پیش‌بینی شده در قانون نشود؛ عمل مجرمانه‌ای که حقوق چند شخص را نقض کند با قاعده تعدد جرم منطبق است و در این فرض، مطابق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی، مجازات حداکثر تعیین می‌شود.^۱ بنابراین در صورتی که در دعوی اول، مجازات کامل تعیین نشود (به دلیل عدم حضور دیگر شکات) هنوز بخشی از مجازات (به عنوان سبب دعوی کیفری جدید) قابل اعمال است و دادگاه می‌تواند به دعوی دوم رسیدگی کند اما اگر در دعوی اول، حداکثر مجازات تعیین شده باشد، موضوع مشمول امر مختوم است و دادگاه تنها با صدور رأی اصلاحی، نام شاکی را اضافه می‌نماید. در مورد آراء براءت و نظایر آن و بطور کلی در مواردی که مجازاتی تعیین نمی‌شود، باید به «علت صدور رأی» توجه داشت و اگر این علت، مبتنی بر «جهت حکمی» بود و این جهت، در ذات و ارکان خود، با تغییر شخص قابل تغییر نباشد، موضوع، مختومه است. برای مثال اگر عملی، بطور کلی جرم نبود یا مشمول مرور زمان شده

۱. البته این استدلال نیز تمام نیست و ماده نقض دارد زیرا تعدد جرم، با جرمی که دارای نتایج متعددی است متفاوت می‌باشد. در بسیاری از جرایم، محنی علیه، بیش از یک نفر است ولی معنی آن تعدد جرم نیست. چنانچه رأی وحدت رویه شماره ۳۴-۱۳۶۰/۸/۳۰ در مورد عدم پرداخت نفقه زن و فرزندان، به صراحت، آن را مشمول تعدد جرم نمی‌داند اما برای تأیید استدلال پذیرفته شده در متن و تفکیک میان «محکومیت» و «عدم تعیین مجازات» و فقدان اعتبار امر مختوم، در صورت صدور رأی محکومیتی که تمام مجازات را در بر ندارد، می‌توان گفت که چون در این موارد، به ویژه جرایم قابل گذشت مانند توهین، تا زمانی که همه شاکیان رضایت ندهند، مجازات منتفی نخواهد شد لذا در صورت تعدد شاکیان و عدم تعیین مجازات قانونی (حداکثر مجازات قانونی) در رأی اول، دیگر شاکیان می‌توانند به اقامه دعوی جزایی اقدام کنند اما وقتی حداکثر مجازات تعیین شد (چه در دعوی اول و چه در مجموع مجازات‌های چند دعوی)، دیگر موجبی برای طرح دعوی کیفری نخواهد بود اما در این موارد «ممنوعیت محاکمه» مطرح نیست بلکه «ممنوعیت مجازات» است زیرا شاکیان دیگر حق دارند درج نام و مشخصات خود را در دادنامه‌های تعیین مجازات درخواست کنند تا از آثار آن استفاده نمایند و این امر ضرورت پذیرش دعوی آن‌ها را ایجاب می‌کند با این حال این درخواست به معنی مجازات بیشتر از مجازات قانونی نیست و در واقع پس از حصول حداکثر مجازات، اعتبار امر مختوم از حیث ممنوعیت اعمال کیفر حاصل آمده است. این تحلیل که میان طرح دعوی و اثر آن تمایز قائل می‌شود با مبانی اعتبار امر مختوم نیز سازگار است.

باشد، حاکمیت امر مختوم دارد و با تغییر شخص نیز، موجبی برای رسیدگی نیست. اما اگر بخشی از اوصاف جرم با وضعیت شخص در ارتباط است (نظیر توهین که بسته به هر شخص و هن آور است یا این وصف را ندارد)، تغییر شخص، مانع رسیدگی ماهوی دادگاه نخواهد شد. ممکن است علت صدور رأی براءت و نظایر آن، «جهات موضوعی» باشد که در این صورت، دعوی با ارائه دلایل تازه از سوی شاکی دیگر، قابل رسیدگی است و ایراد امر مختوم مطرح نخواهد شد مگر اینکه دلایل دعوی اول، بنیان دعوی کیفری را منتفی نماید. برای مثال، اگر دعوی اول، بدلیل اینکه شاکی، مخاطب توهین نبوده، منتهی به محکومیت نشود، شاکی دوم، می تواند آنرا نسبت به خود ثابت کند ولی دعوی که به جهت جنون متهم یا صغر سن وی مختومه شده، از سوی هیچ شخص دیگری قابل طرح نیست حتی اگر شاکی دوم، دلیل بلوغ متهم را ارائه کند.

۵- اعتبار امر مختوم در روابط شرکا و معاونان جرم

۵-۱- تأثیر عناوین مباشر و معاون در تحقق امر مختوم

فرض کنید در دعوی کیفری، الف، به عنوان مباشر، تعقیب و از اتهام مبرا می شود آیا امکان تعقیب مجدد وی تحت عنوان معاون همان جرم وجود دارد؟ عکس این حالت چه وضعی دارد؟ در حقوق فرانسه، نویسندگان تصریح نموده اند که اعتبار امر مختوم وقتی تحقق می یابد که «شخص واحد، کسی که به عنوان مرتکب جرم، معاون و یا مسئول مدنی که تعقیب شده است، دوباره به همان عنوان تحت تعقیب قرار گیرد» رویه قضایی فرانسه نیز به شخصی که با یکی از عناوین معاون یا شریک تعقیب شده است اجازه نمی دهد که در دعوی دوم، بابت همان عمل، به امر مختوم استناد کند و مانع از تعقیب، تحت عنوان دیگر شود (استفانی، لواسور، بولوک، ۱۳۷۷، ۱۲۲۵؛ خزانی، ۱۳۷۷، ۱۱۲؛ 200,4:Répertoire de droit pénal et procédure pénale). در حقوق ایران، تحلیلی برای این مسأله در کتب نویسندگان بدست نیامد. به نظر می رسد بهترین تحلیل، تفکیک موارد عینی صدور حکم و موارد شخصی آن است؛ در صورت اعلام قطعی دادگاه مبنی بر جرم نبودن عمل یا شمول مرور زمان یا نسخ قانون یا عفو عمومی (جهات حکمی)، نمی توان همان شخص را با عنوان دیگری تحت تعقیب قرار داد. علت آن است که قطعیت رأی و حصول امر مختوم وابسته به جهتی غیر از عناوین معاونت یا مباشرت است و یا بطور کلی جرمی تصور نمی شود یا مجازات قانونی آن نسخ یا مشمول مرور زمان شده است و این جهات، هیچ ارتباطی با شخص ندارند تا عناوین و نحوه دخالت او سبب تغییر اعتبار حاصل آمده برای رأی سابق باشد. اما در مواردی که دعوی کیفری به دلایل

شخصی خاتمه یافته است می‌توان به قابلیت طرح آن، همراه با تغییر دلایل دخالت شخص، نظر داشت و برای این امر از دو طریق استدلال نمود:

۱- اعمال مادی معاون و مباشر متفاوتند و تفاوت موضوع مورد دعوی، اجازه محاکمه مجدد را می‌دهد. اگر در دعوی اول، دلایل، برای اثبات معاونت وجود نداشته باشد، هیچ مانعی ندارد که دلایل، برای شرکت در جرم مطرح گردد. بنابراین در صورت محکومیت شخص با عنوان معاون جرم، عمل مورد تعقیب در محاکمه بعدی، مباشرت است که متمایز از اولی می‌باشد.^۱ ممکن است ایراد شود که نمی‌توان تصور مباشر و معاون جرم را همزمان نسبت به یک عمل مجرمانه داشت و وقتی حکم، نسبت به معاونت قطعی گشت چون پذیرش دعوی مباشرت، به معنی نادرست بودن حکم اول است و معنی این سخن، مقابله با اعتبار امر مختوم می‌باشد لذا برای پرهیز از این امر، باید دعوی دوم (مباشرت) را مضمول اعتبار مذکور دانست و آن را رد نمود. همین استدلال را در مورد محکومیت مباشر اول نیز می‌توان مطرح کرد زیرا پذیرش دعوی معاونت دوم، به دلیل تنافی با دعوی اول، مغایر امر مختوم حاصل آمده از دعوی اول می‌باشد. این استدلال در قسمت محکومیت شخص در دعوی اول، صحیح به نظر می‌رسد اما در مورد برائت شخص در دعوی اول (به عنوان معاونت) و قابلیت پذیرش دعوی دوم (به عنوان مباشرت)، قابل طرح نیست زیرا برائت از معاونت در دعوی اول، به معنی فقدان دخالت مستقیم یا مباشرت نیست یا صورت عکس آن که برائت از مباشرت، به معنی فقدان دخالت در حدود معاونت نخواهد بود. بنابراین در صورت برائت شخص، می‌توان او را با عنوان شخص دیگری مانند معاونت یا مباشرت تعقیب نمود. در عین حال می‌توان انتقادی بر این استدلال وارد نمود، با این بیان که در حالت محکومیت شخص به عنوان معاونت در جرم، نمی‌توان او را به اتهام مباشرت محکوم نمود در حالی که در حالت برائت، می‌توان چنین دعوی را مطرح کرد و این امر با اصل برائت سازگاری ندارد زیرا شخص محکوم شده، در مقایسه با شخص تبرئه شده، مستحق برخورد بیشتر است در حالی که مطابق استدلال مذکور وضعیت کاملاً برعکس می‌باشد. این انتقاد صحیح نیست زیرا جایگاه اصل برائت در این استدلال، به درستی ترسیم نشده است و اساساً نوبت به آن نمی‌رسد. در حالت محکومیت شخص به عنوان معاون جرم، چون حکم، قطعی و واجد اعتبار امر مختوم است لذا پذیرش

۱. در رای شماره ۲۳۶۲-۲۳/۱۳۱۹/شعبه دوم دیوان عالی کشور می‌توان تمایز معاونت و مباشرت در جرم را ملاحظه نمود. در این رأی می‌خوانیم «در موردی که دلایل برای شرکت در قتل کافی نباشد نمی‌توان گفت پس لاقلاً مرتکب معاونت در قتل شده است چون معاونت موضوع مستقل و جداگانه است» (قانون کیفر همگانی، ۷۹-۱۳۷۸، ۱۲).

دعوی مباشرت جرم در تعارض ذاتی با آن است ولی برائت شخص از جرم معاونت، به معنی فقدان دخالت او با عنوان مباشرت نیست.^۱

۲- با توجه به اینکه مجازات معاون و مباشر متفاوت است لذا در صورت تعقیب شخص، به عنوان معاون جرم، هنوز بخشی از سبب دعوی (مجازات) باقی است و می‌توان شخص را به عنوان شریک در جرم که مجازات بیشتری دارد تعقیب نمود اما در صورت محکومیت به مباشرت، چون مجازات مباشرت، مجازات معاونت را نیز دربردارد، دیگر نمی‌توان همان شخص را با عنوان معاون تعقیب مجدد نمود.

هر چند نتیجه‌گیری از این بحث آسان نیست ولی با توجه به اینکه هر قدر بر اصل مطلق بودن حکم کیفری تأکید شود باز هم نمی‌توان انکار کرد که اعتبار امر مختوم تابع مبانی و جهات صدور رای می‌باشد بنابراین باید حدود متعارف و پیش‌بینی دادگاه را در نظر گرفت و در صورت تحقق یا اثبات دلایل یا شرایطی دیگر که در دعوی اول، جزء اسباب و لوازم آن نبوده است، به پذیرش دعوی دوم نظر داد. عنوان معاونت یا مباشرت دارای این ویژگی است که اعمال مادی شخص را با توجه به آنچه اثبات شده است تحلیل می‌کنند و به اعمالی که اساساً موضوع دعوی نبوده‌اند توجه ندارد بنابراین اعمال و وقایع موضوع دو دعوی متفاوت است و امکان طرح مجدد دعوی، با عنوان متفاوت، وجود دارد.^۲

۱. این پاسخ نیز کامل نیست زیرا می‌توان گفت که تضاد ذاتی میان مباشرت و معاونت وجود ندارد تا براساس آن، حکم محکومیت در یکی، به معنی نفی دیگری باشد زیرا می‌توان تصور کرد که شخص، در ابتدا وسایل ارتکاب جرم را فراهم کند سپس به کمک دیگری اقدام به ارتکاب جرم از طریق همان وسایل نمایند. در این‌جا اگر شخص به دلیل تهیه کردن وسیله جرم محکوم به مجازات مقرر برای معاون شد چه مانعی دارد که در دعوی دوم، وقتی دلایل اتهام ارائه شد، به عنوان شریک جرم (مباشر) قابل تعقیب نباشد و چگونه می‌توان گفت که محکومیت به جرم معاونت در دعوی اول، منافی با محکومیت به مباشرت در جرم، در دعوی دوم است. البته در یک فرض در تحقق امر مختوم تردیدی نیست و آن هنگامی است که شخص در دعوی اول به اتهام شرکت یا مباشرت محکوم و مجازات اجرا شود و در دعوی دوم به عنوان معاون تعقیب شود زیرا مجازات مباشرت، تمام حیثیت حقوقی معاونت را با فرض ثبوت دربرمی‌گیرد.

۲. استدلال مخالف دیگری که به ذهن می‌رسد این است که اوصاف معاون یا مباشر، ویژگی‌های یک کلی عام و مشترک به نام جرم هستند و موضوع دو دعوی کیفری، این کلی مشترک است نه اجزاء این کلی؛ روح دعوی کیفری، بررسی ارتکاب عمل مجرمانه توسط شخص است تا معلوم شود که این عمل کلی و مشترک قابل تطبیق با کدام یک از عناوین معاونت یا مباشرت است. بنابراین در هر دو دعوی، موضوع همیشه مشترک و واحد است و نمی‌توان عناوین معاونت یا مباشرت را موضوعات مستقل قلمداد کرد. این استدلال، باعث جریان امر مختوم، پس از یکبار رسیدگی به اتهام شخص، تحت هر عنوان می‌شود. به نظر می‌رسد حکم شماره ۳۹۸۷-۱۳۳۵/۱۰/۳۰-محکمه عالی انتظامی در صدد بیان این کلی مشترک (عمل مجرمانه) صرف نظر از نحوه دخالت شخص می‌باشد. «ایراد بر بازپرس به اینکه قرار مجرمیت کسی را که متهم به معاونت بوده داده در حالی که متهم اصلی را تبرئه نموده وارد نیست زیرا ممکن است دلیلی بر ارتکاب متهم اصلی موجود نبوده و یا دلیل بر برائت او وجود داشته و بالتجربه تبرئه شده باشد ولی از آنجایی که وقوع جرم، قطع نظر از انتساب به شخص معینی محقق است، بلحاظ وجود قرائن و امارات، معاونت کسی که متهم به این امر بوده محرز می‌گردد، خلاصه اینکه ملازمه‌ای از حیث توجه جرم و برائت بین متهم اصلی و معاون جرم نبوده و قابل تفکیک می‌باشد.» (شهیدی، ۱۳۴۰، ۴۴۰).

۲-۵- تأثیر اعتبار امر مختوم نسبت به شریک و معاون جرم

پس از تحلیل عمل مجرمانه و تعیین حکم محکومیت برای شخصی که اعلام می‌شود شرکت در جرم داشته است، چه آثار و نتایجی را می‌توان برای اشخاصی که در دعوی مذکور نبوده‌اند ولی در دعوی دوم در صدد تعقیب آنها، به عنوان معاون یا شریک جرم می‌باشیم، تصور نمود؟ آیا تعیین راه‌حل سابق و توصیف اعمال مجرمانه و تحلیل قانونی آن به عنوان امری مفروغ‌عنه تلقی می‌شود و راه بررسی مجدد این امور، در دعوی کیفری دوم بسته می‌شود؟ آیا شخصی که در دعوی دوم به عنوان معاون یا شریک، تعقیب شده است می‌تواند دفاع در ماهیت عمل مجرمانه داشته باشد و از دادگاه درخواست کند که حتی در توصیف عمل نیز دخالت و آن را به دلیل جرم نبودن، عملی مباح اعلام نماید یا اعلام کند که تحقق جرم به صورت شرکت نبوده است؟ آیا معاون جرم می‌تواند به دلیل اصل استعاره‌ای بودن اتهام اصلی، خود را مبرا از تعقیب بداند چون که اعتقاد دارد عمل مباشر، جرم محسوب نمی‌شود؟ آیا این اقدامات به تناقض و احکام کیفری منتهی نمی‌شوند و سرانجام چه راهی باید برگزید؟ آیا برای پرهیز از تعارض، باید به اصل غیرقابل تقسیم بودن توصیف دادگاه از عمل مجرمانه و سرایت آخرین تحلیل به تمام اشخاص دفاع کرد یا به اصل نسبت اعتبار امر مختوم و تأکید بر تغییر طرف دعوی و نتیجتاً عدم تحقق اعتبار امر مختوم اعتماد کرد؟

در فرانسه اصل آن است که رأی دادگاه، به سود یا زیان شخصی که در دادرسی حضور نداشته است اثری ندارد این امر در دادرسی مدنی بدیهی است و در دعوی کیفری نیز، علی‌رغم نوعی بودن آن و تعیین موقعیت حقوقی به جای حق شخصی، اعمال می‌شود (Répertoire de droit pénal et procédure pénale, 5). اما این قاعده بدیهی، یک استثناء دارد که مدت‌ها پذیرفته شده است و آن، پذیرش رأی اول و اعتبار آن به سود شرکاء و معاونان جرم می‌باشد. رأی به زیان آنها قابل اعمال نیست لکن آنها می‌توانند به مفاد رأی سابق استناد نموده و آن را به سود خود تلقی نمایند. همچنین اختیار مذکور، در صورتی است که صدور رأی مبتنی بر دلایل عینی باشد که یا عمل را غیرمجرمانه اعلام نموده است یا مشمول مرور زمان می‌داند یا توصیفی کم‌اهمیت‌تر به آن داده است (Gassin, 1963, 241). این موضع دکتترین است که به وسیله رویه قضایی، با تردید، پذیرفته شده (Crim. 22, S, 1914) و از سوی برخی از نویسندگان نیز تأیید شده است و آن را مبتنی بر ملاحظات انسانی یعنی احترام به آزادی و حق دفاع می‌دانند (Gavalda, 1957, 1372). این نظر، با قاعده عاریه‌ای بودن جرم معاونت نیز هماهنگ است زیرا چگونه می‌توان پذیرفت که معاون، با فرض برائت مرتکب اصلی، محکوم شود. در مقابل این استدلال، نویسندگان دیگر و برخی از دادگاه‌ها در صدد حمایت از اصل نسبت امر مختوم برآمده‌اند (Vabres, 1947, n. 1564). اینان به پیروی از تحولات حقوق

کیفری و جرم‌شناسی، دادرسی کیفری را یک دادرسی شخصی به معنی تاکید بر بزهکار می‌دانند نه دادرسی مربوط به عمل مجرمانه (Le délinquant et non d'un acte). وقتی برای یکی از شرکا جرم، رأی برائت صادر شود این رأی نسبت به معاون یا شریک وی قابل استناد نیست (Crim.19,D.1963 1963). توصیف قانونی و رأیی که سابقاً علیه معاون جرم صادر شده است در دعوی بر مرتکب اصلی، قابل تغییر و تبدیل نیست (Crim.28,Ibid) هنگام رسیدگی به اتهام معاون جرم، می‌توان به اوضاع و احوال تشدیدکننده که نسبت به دیگران، در دعوی سابق، وجود نداشت استناد نمود (Crim.8.Ibid) و سرانجام اگر شخص کبیر به همراه صغیری مرتکب جرم شوند و صلاحیت رسیدگی یکی، با دادگاه اطفال و دیگری با دادگاه جنحه باشد و محکمه استیناف بر اساس رأی قطعی، متهم کبیر را تبرئه کند و دادگاه اطفال، بخشی از مسئولیت را برعهده صغیر نداند، با اینکه معنی رأی اول، فقدان شرکت و دخالت شخص کبیر است و معنی رأی دوم، دخالت اوست ولی چون اشخاص، در دو دعوی متفاوتند لذا رأی اول، مانع از صدور رأی دوم نیست (Bouzat et Pinatel, 1970, 1477). این مباحث را در حقوق ایران نیز می‌توان تکرار نمود چه اینکه مسأله دارای اصول مشترکی است و آثار یکسانی در هر نظام حقوقی دارد. در عین حال، برای تحلیل نهایی باید چند اصل راهنما را در نظر داشت:

۱- تصمیم دادگاه قابلیت نفی حقوق بنیادینی مانند حق دفاع و توجه به دلایل ویژه هر شخص و لزوم تشکیل دادرسی منصفانه را ندارد بنابراین ضمن اینکه لوازم دعوی سابق رعایت می‌شوند باید به این بخش از واقعیت حقوقی نیز توجه داشت.

۲- هر شخصی، وضعیت حقوقی خود را دارد و نمی‌توان اهمال یا تبخّر یکی را به حساب دیگری گذاشت. رأی محکومیت، قطعاً اعتباری نسبت به شخص دیگر ندارد و نمی‌تواند دلیل محکومیت او قرار گیرد. وقایعی که در دعوی سابق اثبات شده است را می‌توان هنگام بررسی موقعیت شخص دیگر ارائه داد لکن دفاع شخص می‌تواند آن وقایع را متنفی کند.

۳- در مرحله پژوهش و رسیدگی دادگاه بالاتر، حتی با فرض قطعی شدن یکی از لوازم دادرسی، می‌توان آن را مجدداً بررسی نمود و در صورت تعارض با وضعیت شخصی دیگر، به حکم اصل غیرقابل تقسیم بودن دادرسی و جلوگیری از تعارض ذاتی در آن، از دفاع شخص دیگر، برای تصحیح رأی قطعی نیز کمک گرفت. این قاعده که در برخی از مقررات آئین دادرسی مدنی تصریح شده است (مواد ۳۵۹ و ۴۰۴) به طریق اولی در حقوق کیفری نیز اعمال می‌شود زیرا در حقوق مدنی، علی‌رغم نسبیّت رأی و روابط حقوقی، به حکم اصل وحدت و غیرقابل تقسیم بودن دادرسی، ممکن است رأی مرحله بالاتر نسبت به رأی قطعی مرحله پایین‌تر نیز تسری یابد لذا در حقوق کیفری که آن نسبیّت را ندارد به آسانی می‌توان از تسری رأی دفاع نمود. بنابراین اگر نسبت به شریک جرم، رأی صادره قطعی شود و شریک دیگر یا

معاون درخواست پژوهش نمایند تحلیل دادگاه نمی‌تواند به صورت متناقض و مستلزم دو حکم غیرقابل جمع باشد و رأی بالاتر نسبت به رأی قطعی شده نیز جریان می‌یابد یعنی علاوه بر حفظ حق دفاع و وضعیت شخصی دیگر، از تعارض احکام نیز جلوگیری می‌شود.

با توجه به اصول مذکور به نظر می‌رسد که اولاً تغییر شخص متهم باعث رسیدگی مستقل دادگاه شده و رأی سابق اصولاً تأثیری در این رسیدگی ندارد؛ ثانياً هنگام رسیدگی، ارزیابی و تحلیل مسأله به صورت مستقل خواهد بود و به بهانه لوازم قطعی رأی سابق نمی‌توان از دفاع شخص بعدی غافل بود؛ ثالثاً این دو مقدمه نباید منتهی به تعارض احکام شود و بر همین اساس، برای جلوگیری از تعارض باید از طریق مقررات فرجام‌خواهی یا اعاده دادرسی نسبت به تصحیح راه‌حل مناسب اقدام شود. اگر در یک دادرسی با چند تحلیل مواجه بودیم، تحلیل دادگاه بالاتر نسبت به رأی قطعی دادگاه تالی تسری می‌یابد و نیازی به فرجام یا اعاده دادرسی نیست اما در صورت تعدد دادرسی و دعوی، باید به این طریق استناد کرد زیرا حفظ اعتبار حکم قطعی چنین اقتضایی را دارد.^۱

نتیجه

برخلاف قاعده اعتبار امر مختوم در حقوق مدنی، آثار این قاعده در حقوق کیفری، به توجه به ویژگی استقلال گونه این حقوق بدست می‌آید. دادرسی در حقوق کیفری به صورت نوعی

۱. نمونه‌ای از تأثیر وضعیت مباشر و معاون را می‌توان در رای اصراری شماره ۱۲ مورخه ۱۳۵۲/۲/۵ دیوان عالی کشور مشاهده کرد. در جریان این رای، شخصی الف به علت مباشرت در قتل به تحمل ۸ سال حبس محکوم و از اتهام حمل سلاح قاچاق تبرئه گردید. آقای ب نیز در مورد اتهامات معاونت در قتل و حمل سلاح تبرئه حاصل می‌نماید. از رای مذکور که توسط دادگاه جنایی صادر شده بود تقاضای فرجام می‌شود و شعبه دیوان عالی کشور با نقض رای اعلام می‌کند «... دادنامه فرجام خواسته در قسمت براثت ب مخدوش است و چون مخدوش بودن حکم درباره وی نسبت به الف نیز بی‌تأثیر نخواهد بود، علیهذا دادنامه فرجام خواسته، نقض و رسیدگی مجدد وفق ماده ۸ قانون محاکم جنایی به شعبه دیگر دادگاه جنایی استان پنجم ارجاع می‌شود». شعبه هم عرض دادگاه جنایی مجدداً حکم به براثت ب صادر می‌کند و نسبت به الف اقدام به تشدید مجازات و صدور حکم محکومیت حبس ابد برای قتل و شش ماه حبس در مورد حمل سلاح می‌نماید. مرحوم دکتر علی‌آبادی با استدلال مفصل خود درخواست تأیید حکم را می‌نماید. از مجموع استدلال ایشان می‌توان به پذیرش نظریه تأثیر حکم بالاتر در رابطه با معاون و مباشر پی برد هرچند این تأثیر و وابستگی را یکسویه و تنها مجازات مباشر را در وضعیت معاون مؤثر می‌دانند. هیأت اصراری دیوانعالی کشور در رای خود اعلام می‌کنند که «... حکم مورد فرجام درباره [الف] مخدوش است زیرا دادگاه جنایی که نخستین بار به موضوع رسیدگی کرده مشارالیه را از لحاظ ایراد جرح منتهی به فوت ... به هشت سال حبس با اعمال شاقه محکوم و از اتهام حمل سلاح قاچاق تبرئه کرده است و دادسرای استان پنجم فقط از حکم براثت او فرجام خواسته و نسبت به جزء دیگر حکم اعتراض نکرده است و پس از طرح پرونده در شعبه ششم دیوانعالی کشور بنا به دلالت دادنامه صادره از آن شعبه، حکم محکومیت [الف] به لحاظ نقض حکم براثت [ب] و امکان تأثیر آن در میزان کیفر [الف] نقض شده است لاغیر و لذا دادگاه جنایی که پس از نقض به موضوع رسیدگی کرده به رعایت حق مكتسب متهم در این باب نمی‌توانسته است او را از حیث ایراد جرح منتهی به فوت به بیش از ۸ سال حبس با اعمال شاقه محکوم نماید بنابراین دادنامه فرجام خواسته نقض می‌شود...» (علی‌آبادی، ۱۳۸۴، ۴۶۰، الی ۴۷۳).

است و تصمیمی که در آن اتخاذ می شود، مطلق است؛ به این معنی که نسبت دادرسی مدنی را ندارد و با یکبار رسیدگی، دیگر نمی توان موضوع را هرچند با تغییر شخص، دوباره رسیدگی کرد. اگر در دعوی مدنی، آثار رأی در وضعیت اشخاصی غیر از اصحاب دعوی، فاقد اثر است، در دعوی جزایی می توان به تسری پاره ای از آثار رأی نظر داد. همچنین با توجه به فروض متعدد در مورد امر مختوم، لازم است در لایحه پیشنهادی آیین دادرسی کیفری به این قاعده توجه بیشتری شود و برخی از مهمترین احکام آن روشن شود.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

۱. آشوری، محمد(۱۳۸۳)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ هشتم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲. افتخار جهرمی، گودرز، شهبازی‌نیا، مرتضی (۱۳۸۳) بررسی قاعده استاپل در حقوق انگلیس و آمریکا، مجله حقوقی، نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۳۰.
۳. استفانی، گاستون، لواسور، ژرژ، بولوک، برنار (۱۳۷۷) آئین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ اول، ترجمه دکتر حسن دادبان، تهران انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۴. السیوطی، ابی‌الفضل جلال‌الدین عبدالرحمن، الاشباه و النظائر فی قواعد و فروع فقه الشافعیه، الطبعه الثالثه، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه.
۵. پرادل، ژان، کورستز، گرت (۱۳۸۶) حقوق کیفری اروپا، جلد اول، چاپ اول، ترجمه دکتر محمد آشوری، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت».
۶. پلی کپی قانون کیفر همگانی، مجتمع آموزش عالی قم، ۷۹ - ۱۳۷۸.
۷. پرالوس، میشل، (۱۳۷۷) بررسی قاعده منع تعقیب مجدد در حقوق جزایی بین‌الملل و حقوق جوامع اروپا، ترجمه علی اوسط جاویدزاده، مجله حقوق دادگستری، شماره ۲۵.
۸. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۵) تمریرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا، چاپ اول، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۹. جنیدی، لعیا (۱۳۸۱)، اجرای آرای داورى بازرگانى خارجى، چاپ اول مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۱۰. خالقی، علی (۱۳۸۳)، محتوا و جایگاه قاعده منع محاکمه مجدد در حقوق بین‌الملل و ایران، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. خدابخشی، عبدالله (۱۳۸۴) استقلال و پیوند حقوق مدنی و کیفری، چاپ اول، انتشارات فکرسازان.
۱۲. خزانی، منوچهر (۱۳۷۷)، فرآیند کیفری، چاپ اول، کتابخانه گنج دانش.
۱۳. داوید، رنه، اسپینوزی، ژوفره (۱۳۸۶)، درآمدی بر حقوق تطبیقی و در نظام بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه، دکتر سید حسین صفایی، چاپ اول، نشر دادگستر.
۱۴. شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آئین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ اول، انتشارات دراک.
۱۵. شهیدی، موسی (۱۳۴۰) موازین قضایی، چاپ سوم، چاپخانه علمی.
۱۶. صانعی، یوسف (۱۳۸۴)، استفتائات قضایی، جلد نخست، چاپ اول، جلد نخست، نشر میزان.
۱۷. صفایی، سیدحسین، (۱۳۷۵)، استناد به استفاده بلاجهت با وجود رابطه قراردادی، مقالاتی درباره حقوق مدنی و حقوق تطبیقی، چاپ اول، نشر میزان.

۱۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ ششم، نشر میزان.
۱۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، قواعد عمومی قراردادها، جلد سوم، آثار قرارداد در رابطه دوطرف قرارداد و نسبت به اشخاص ثالث، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا.
۲۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، ویژگی‌های اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری: نقدی بر قرار دادیار، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۱.
۲۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸)، الزام‌های خارج از قرارداد: ضمان قهری، جلد اول، مسؤلیت مدنی، چاپ دوم، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۲. گزیده‌ای از موارد تجدیدنظر فوق‌العاده (۱۳۸۱)، معاونت قضایی دادگستری استان تهران، چاپ اول، نشر روزنامه جمهوری اسلامی ایران.
۲۳. علی آبادی، عبدالحسین (۱۳۸۴)، موازین قضائی هیأت عمومی دیوانعالی کشور، جلد دوم، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار.
۲۴. فلاحیان، همایون (۱۳۸۴)، دیوان کیفری بین‌المللی و قوانین اساسی کشورها (۲) در مجله کانون وکلای دادگستری، دوره جدید، شماره ۲۱.
۲۵. لارکیه، ژان (۱۳۷۸)، آئین دادرسی کیفری فرانسه، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل‌زاده، چاپ اول، کتابخانه گنج دانش.
۲۶. مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۷۵، (۱۳۷۷)، جلد دوم، چاپ اول، اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات هیأت عمومی دیوان عالی کشور.
۲۷. مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۷۸، (۱۳۸۱)، جلد سوم، چاپ اول، اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات هیأت عمومی دیوان عالی کشور.
۲۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، الطبعة السابعة، دار احیاء التراث العربی، الجزء الحادی و الاربعون، جلد ۴۱.

ب- خارجی

- 1-Anenson, T. Leigh, From Theory to Practice: Analyzing Equitable **Estoppel** Under a Pluralistic Model of Law, Lewis & Clark Law Review, Vol. 11, No. 3, 2007.
- 2-Anenson, T. Leigh, **The Triumph of Equity: Equitable Estoppel in Modern Litigation**, Review Litigation, Vol.27,2008.
- 3-Bouzat, Pierre et Pinatel, Jean (1970), **Traité de droit pénal et criminologie**, 2^{em} édition. Librairie Dalloz, Paris.
- 4-Donnedieu de Vabres, (1947)**Traité de droit criminel**, Sirey, paris.
- 5-Gassin, René, (1963), **Les destinées du principe de l'autorité de la chose jugée au criminel sur le criminel dans le droit pénal contemporain**, Rev. Science. Crim, n. 2.
- 6- Gavalda, Christian, (1957), **Aspects actuels du problème de l'autorité de la chose jugée au criminel sur le criminel**, J.C.P.
- 7-**Repertoire de Droit Pénale et de Procédure Pénal**, (2000), Tome II, Dalloz, 2e édition, paris, Chose Jugée.
- 8- <http://WWW.lectlaw.com/def2/9036htm>.
- 9- <http://WWW.west.net/~smith/resjud.htm>.